

را جایی که همه قبول دارند، می‌برم تا شاهد بگیرم برای آنجایی که بعضی‌ها ممکن است قبول نداشته باشند. فرض کنید در کشوری که کاکائو زیاد دارد (محصول استراتژیکش کاکائو است)، وزارتخانه‌ای برای این منظور ایجاد می‌کنند. کشوری که نفت زیاد دارد، وزارتخانه‌ای برای نفت تأسیس می‌کند. کشوری که اصلاً نفت ندارد، دلیل ندارد وزارت نفت درست بکند. پس یک وضعیت و بوم خاص، مبدأ این شده که ما ساختاری را برایش پیش‌بینی کنیم؟ تا این حدش خیلی واضح است، ولی وقتی کمی جلوتر می‌رویم، می‌گوییم مثلاً آموزش، پرورش، فرهنگ، اقتصاد؛ این‌ها عنوان‌های عام است. وقتی ریزترش می‌کنیم، می‌گوییم وزارت کار، وزارت بهداشت، وزارت تعاون، وزارت بازرگانی، صنعت معدن و... آیا این‌ها هیچ بار معنایی ندارند؟

ما گاهی با آن ساده برخورد می‌کنیم؛ مثلاً می‌گوییم مگر حوزه صنعت، حوزه‌ای تأثیرگذار در اقتصاد نیست، بله هست؛ پس ما باید برایش وزارتخانه داشته باشیم. اگر شما تعداد بیشتری از این موضوعات را هم فهرست کنید و مورد همین سؤال قرار بدهید که چه نیازی به این فهرست‌ها داریم، جواب مثبت خواهید گرفت و باید برایش سازمان بزنیم، ولی برای تمام منظومه موضوعات اجتماعی که این موضوعات، خود برگرفته‌ای از نیازمندی‌های اجتماعی است، وزن همسان قائل نیستیم. قسمت سخت‌ترش این است که ممکن است برای موضوعی، یک تلقی قائل نباشیم؛ یعنی شما بگویید فرهنگ و در ژاپن و آمریکا هم بگویند فرهنگ، در هندوستان هم بگویند فرهنگ، ولی فرهنگی که شما دنبالش هستید، چیست؟ جایگاهی که شما برای فرهنگ قائل می‌شوید، متناسب با تعریفی که بیان می‌کنید، چیست؟ یک کلمه بگوییم فرهنگ و رد بشویم که حل نمی‌شود!

■ کارسازی این روش برای ما در طراحی الگوی پیشرفت چیست؟

این است که بتواند به طراحی الگوی پیشرفت منطق بدهد. چه موقع منطق داده؟ وقتی که بتواند ضرورت، پیوستی و جایگاه نقاط تأثیرگذار و نسبتی که با سایر عوامل پیدا می‌کند را برای من پیدا کند تا بعد از این بتوانم محتوا و مطلوبیت‌هایی در درون این‌ها قرار دهم. این هم قدم سوم. قدم چهارم بتوانم «معادله تصرف» در این متغیرها را پیدا بکنم تا بر اساس آن بتوانم نقشه راه بدهم. معادله تصرف در این محتوا یعنی چه؟ یعنی اینکه من اگر مشکل حجاب و عفاف در جامعه پیدا می‌کنم، باید مستقیم به همین موضوع بپردازم تا حل بشود یا می‌گویم این حجاب و عفاف ریشه‌هایی دارد. سلامت و عدم سلامت در حوزه حجاب و عفاف، زمینه‌ها، ریشه‌ها و عللی دارد. بخشی از آن در خانواده است، بخش دیگر در مدرسه و رسانه و بخش دیگر در اشتغال است. هر کدام از این بخش‌ها نیز ارتباطی با همدیگر دارند و تأثیراتشان روی همدیگر اصلی و فرعی دارد. من با شناخت این روابط به یک نتیجه می‌رسم که باید در حل مسئله حجاب و عفاف از تحکیم خانواده و تقویت هوشمندی و قدرت پرورش در آن آغاز کرد. معادله تصرف، این چنین است.

در الگوی پیشرفت، وقتی می‌توانیم نقشه راه کلان حرکت نظام را به سمت پیشرفت تحویل بدهیم که توانسته باشیم متغیرهای پیشرفت را درست بشناسیم، درست تعریف بکنیم، درست نسبت برقرار کنیم، معادله تصرفش را بدانیم تا بتوانیم نقشه راه بدهیم و آنچه همه این‌ها را امکان‌پذیر می‌کند، آن روش بالادستی است.

■ میان تولید الگوی پیشرفت با مدیریت‌پذیر بودن علوم چه

رابطه‌ای وجود دارد؟

اگر ما به رابطه بین علوم عموماً و علوم انسانی خصوصاً با الگوی پیشرفت توجه کنیم و در قدم دوم، مدیریت‌پذیر بودن یا نبودن علوم را مورد توجه قرار بدهیم، ارتباط بین مدیریت‌پذیر بودن با الگوی پیشرفت مشخص می‌شود. این توضیحی که راجع به الگوی پیشرفت عرض کردم، زمینه مناسبی را فراهم کرد تا رابطه بین الگوی پیشرفت را با علوم بیان بکنم. الگوی پیشرفت قرار شد شبکه‌ای را طراحی کند که نظام نیازمندی‌های ما بر مبنای فرهنگ اسلام به شکل دائم‌افزایی ارضاء بشود. برای اینکه این اتفاق بیفتد، شما همزمان در حوزه‌های مختلف زندگی تدبیر می‌کنید، وقتی دارید تدبیر می‌کنید، یعنی اینکه پذیرفته‌اید پیشرفت

امری مدیریت‌پذیر است. اگر کسی پیشرفت را امری مدیریت‌پذیر نداند، ضرورتی ندارد برایش الگو طراحی کند تا بخواهد بر اساس این الگو، نقشه راه بدهد و بر اساس این نقشه راه، هدف‌گذاری، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و مراقبت بر اجرا کند.

جامعه در تعامل با جهان و در تعامل با خودش، راهی را برای حرکت به جلو پیدا می‌کند؛ پس ما وقتی سخن از الگوی پیشرفت می‌گوییم، مدیریت‌پذیر بودن پیشرفت را پذیرفته‌ایم. حال این الگو چگونه می‌خواهد پیشرفت را مدیریت کند؟ به این کیفیت که بگوید در حوزه اقتصاد مطلوبیت‌های شما این است، ساختار اقتصادی‌تان را باید این‌طور طراحی کنید، مشارکت مردم را در اقتصاد باید این‌طور پیش‌بینی کنید، حاکمیت باید این نقش را در حوزه اقتصادی ایفا کند، تعاملات با دنیا باید این‌طور باشد، نیازهای واقعی اقتصادی‌تان را باید این‌طور بشناسید و دهها سؤال از این قبیل. این‌ها باید در اختیار الگوی پیشرفت باشد تا بتواند طراحی کند؛ بنابراین علم به دو طریق در الگوی پیشرفت کارسازی دارد:

اولاً خود الگوی پیشرفت، منطق طراحی و مبانی آن، همه این‌ها یک دانش و مولود یک دانش‌اند. ثانیاً الگوی پیشرفت به اقتضای ماهیتش، به اندازه بزرگی حوزه زندگی، تنوع موضوع دارد و علوم، هر کدام نقطه‌ای از این حوزه زندگی را پاسخ می‌دهند و آسیب‌شناسی می‌کنند؛ یعنی علم است که قطعات درونی الگوی پیشرفت را پشتیبانی می‌کند. با این دو مقدمه، پاسخ سؤال شما داده می‌شود. مقدمه اول اینکه وقتی از الگوی پیشرفت یاد می‌کنیم، به معنای این است که پیشرفت را مدیریت‌پذیر دانستیم. مقدمه دوم اینکه الگوی پیشرفت حداقل به دو دلیل وابسته به علم است. حال می‌رسیم به مدیریت‌پذیر بودن یا نبودن علم؛ اگر کسی علم را مدیریت‌پذیر نداند، باید پیشرفت را هم مدیریت‌پذیر نداند؛ چون علم دارد با پاسخ‌گویی به این جریان، ارضای نیاز می‌کند. اگر قرار باشد این پیشرفت را مدیریت بکنیم، باید دانش پشتیبانش را مدیریت کرده باشیم. باید انسان‌هایی را که در پیشرفت نقش‌آفرینی می‌کنند، توانسته باشیم مدیریت بکنیم. مدیریت که ابزار دیگری ندارد. باید منابعی را که در پیشرفت هزینه می‌شود، درست مدیریت کنیم تا پیشرفت را مدیریت کرده باشیم که رکنی اجتناب‌ناپذیر است.

مدیریت پیشرفت، مدیریت دانش است؛ یعنی سفارش تولید دانش از کجا صادر می‌شود؟ از جانب پیشرفت و بستر عینی که دارد در آن پیشرفت اتفاق می‌افتد. اگر این تقاضا را به رسمیت نشناسیم، می‌توانیم بگوییم که علم مدیریت‌پذیر نیست. علم راه خودش را می‌رود، جامعه هم هر مقدار خواست و توانست، از آن استفاده می‌کند، ولی مسیر علم لازم نیست که خودش را مقید به مسیر پیشرفت کند.

اگر گفتیم عقل استفاده بهینه از منابع انسانی و امکانی را حکم می‌کند، در واقع حکم می‌کند به اینکه شما دانشی را تولید کنید که به کار می‌آید و نافع به حال پیشرفت جامعه است. اگر این‌طور است، پس ما مدیریت‌پذیر بودن جامعه را پذیرفته‌ایم. ما دانشی می‌خواهیم که پیشرفت جامعه را تضمین، پشتیبانی، تعریف و محقق بکند و این یعنی مدیریت‌پذیر دانستن دانش. حال اگر این را نپذیریم، نمی‌توانیم دانش را به این کیفیت مدیریت کنیم و حتماً در طراحی یک الگوی پیشرفت با مشکل مواجه می‌شویم. بر فرض طراحی هم که بکنیم، در تحقق بخشی الگوی پیشرفت، با تنگنا مواجه می‌شویم.

■ اگر پشتوانه این الگوی پیشرفت بخواهد علوم باشد، خود این علوم نیاز

به تحول دارد یا همین علوم و روش‌های موجود کفایت می‌کند؟

با این مقدمه که عرض کردم، پاسخ روشن است که حتماً تحول پیدا می‌کند. وقتی هندسه نیازمندی‌های جامعه را مبتنی بر فرهنگ اسلامی متفاوت طراحی کردید، دانش، محصولات، تمدن و فناوری متناسب با آن را نیاز دارید. بنابراین اگر ما بگوییم عمده‌ترین کار دانش، حل مسئله است، این مسئله از کجا می‌آید و از کجا تعریف و تعیین می‌شود؟

اگر بپذیریم که مسئله ما بر مرکزیت مفهوم پیشرفت موضوعیت پیدا می‌کند، باید علم متناسبی را تولید کنیم که پاسخ‌گوی این نیازها باشد. این یک دریچه نگاه به مطلب است که داریم تغییر مسیر تولید علم را - به‌ویژه در علوم انسانی - مبتنی بر محصول، دستاورد و